



تهیه و تنظیم:  
مهندس اکبر شیرزاده

بخش هشتم

# شروءشی در مورد

## صنعت بافندگی پارچه



تاریخ نساجی

بررسی صنعت بافندگی پارچه در عصر تیمور؛  
نوع الیاف و طرح‌های به کار رفته در آن

هنوز لکه ننگ و بی‌حرمتی، چپاول، قتل و غارت، اسارت، خونریزی، کشتار و خرابی کشور و نهایت بی‌رحمی، فساد و بی‌عدالتی قوم مغول (چنگیزخان) تمام نشده بود که تیمور لنگ قیام کرد و آنچه نباید، آورد بر سر ملت ایران.

به نظر گیبون (مورخ انگلیسی)، تاریخ بشر جز سیاهه بزهکاری‌ها، سفاکتها و مصیبت‌های بشری چیز دیگری نیست. وی انتظار نداشت که در آینده‌ای نزدیک، طبیعت بشری که مسئول نسبی رویدادها بوده؛ دچار تحول و تغییر سریعی شود و عدل و انصاف جانشین ظلم و تجاوز گردد. در نیمه قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) تیمور وارد صحنه سیاست آسیای میانه و ماوراءالنهر گردید. این مرد در سال ۷۳۶ هجری در قریه‌ای نزدیک شهر (کش) متولد شد. پدرش یکی از منتفدین ایل (یرلاس) بود چون زندگی کوچ‌نشین داشت، ضمن مسافرت‌ها به ماوراءالنهر رسید، با ترکان محلی در آمیخت و به تدریج زبان و رسوم و آداب قدیم را از دست داد.

تیمور ضمن جمع‌آوری قوا، گاه با فتودال‌ها، در انجام مقاصدی که داشتند کمک می‌کرد. در دوره تیمور، راه ایران به مغولستان و چین باز شد و مدت‌های مدید روابط نزدیک در جریان بود. صنایع این دوره نیز با وجود جزئیاتی که از صنایع چینی گرفته کاملاً اساس ایرانی خود را از دست نداده و بیشتر در نقش‌ها آثار چینی دیده می‌شود. ولی در طراحی و رنگ‌آمیزی

و اصول فنی همان قواعد و قوانین به استانی پایدار مانده است. پارچه‌های بسیاری از این دوران به جای مانده است و اغلب این پارچه‌ها برای جامه‌های مردانه و زنانه بافته می‌شد که در مواقع جشن‌ها و مراسم رسمی پوشیده می‌شد. سفیرانی که در آن زمان به اروپا و کشور عثمانی رفته‌اند خود و همراهانشان پارچه‌های ابریشمی و زری‌های بسیار فاخر می‌پوشیدند (مجله ایران امروز اسفندماه ۳۹) از قرار معلوم به جای نقشه و طرح‌های مکرر دوره سلجوقیان معمولاً طرح گل استدلال می‌شد. در این زمان کالای چینی مورد تحسین ایرانی‌ها بود و بی‌شک از منسوجات چینی در ایران تقلید می‌شد. (تاریخ صنایع ایران، تالیف ویلسن، ترجمه عبدالله فریاد)

پروفیسور، د. برت در کتاب «میراث ایران» صفحه ۲۴۹ در این مورد می‌نویسد: «از صنعت پارچه‌بافی دوره تیموری اطلاعاتی جزئی در دست است زیرا هیچ قطعه پارچه ابریشمی بر جای نمانده است تا جایی که می‌توان از روی لباس اشخاص و پرده‌های نقاشی شده تشخیص داد سبک پارچه‌های ضخیم و پر نقشه و براق دوره مغول جای خود را به طرح‌های بازتر و روان‌تری داده است و نیز از روی موفقیت‌های نساجان دوره صفویه می‌توان چنین حدس زد که خبرگی فنی نساجان و رنگ‌رزان پیوسته رو به تکامل بوده است.» قسمت‌های شرقی ایران در دوره تیموری از سایر قسمت‌های کشور آبادتر و خراسان که از ساله‌های قبل، مقام مهم و شهرتی در صنعت نساجی داشت در دوره تیموری خیلی مهم‌تر و عظیم‌تر گردید خصوصاً

شهرهای سمرقند و هرات در زمان تیمور و جانشینان مهمترین مراکز پارچه‌بافی نفیس شد. امراء و بزرگان دولت محصولات این شهرها را می‌پوشیدند و از آن‌ها بهترین پرده‌ها، فرش‌ها، بالش‌ها و متکاها را درست می‌کردند. تیمور عده زیادی از بافندگان چین و شام را به کشور خود آورد و آن‌ها را نوازش و ترغیب نمود و بر اثر آن صنعت نساجی پیشرفت کرد. پس به‌طور قطع این بافندگان و صنعتگران در ترقی و تکامل این صنعت در آن دوران تأثیر زیادی داشته‌اند. در حقیقت منسوجات ایران در دوره تیموری در کثرت استعمال نباتات متصل در تزئینات ممتاز می‌باشد و این همان سبکی است که در منسوجات عراقی و مصری آن دوره مشاهده می‌شود. امتیاز دیگر منسوجات این دوره در انواع جدیدی که معمول شده و بیشتر از دیا و بافته‌های راه‌راهی است که طلا و نقره در آن‌ها به کار رفته است و با اشکال پرنده‌گانی مطابق روش چینی تزئین شده است و به علاوه معمول شدن بافتن پارچه‌های مخملی بسیار عالی است.

این صنعت در دوره تیموریان در شهرهای یزد، اصفهان، کاشان و تبریز رونق و پیشرفت به‌سزایی کرده و کارخانه‌های این شهرها منسوجات خود را به اطراف و اکناف عالم اسلامی صادر می‌کردند. گرچه امروز نمونه‌هایی از منسوجات آن دوره در دست نیست اما به‌واسطه آثار و تصاویر کتب خطی باقی‌مانده، اطلاعات زیادی از آن دوره در دست هست. بدیهی است که در تمام این آثار تأثیر سبک و روش چین کاملاً هویدا و ظاهر است زیرا روابط محکمی که



تیمور هر شهری را که فتح می نمود اعلام می کرد که هنرمندان، دانشمندان، صنعتگران، سادات و علما به مسجد جامع شهر رفته و در امان می باشند و بدین وسیله هنرمندان و صنعتگران اعم از بافندگان، اسلحه سازان و تولیدکنندگان را جدا کرده و همگی آن‌ها را به سمرقند می فرستاد تا بتواند از آن‌ها بهره برداری و بهره کشی کند و سود ببرد و تولید سرمایه کند.

## تصرف اصفهان

تیمور در کتاب «منم تیمور جهانگشا» که به قلم وی نوشته شده است می نویسد « من راجع به اصفهان که می گفتند قدیمی ترین شهر عراق است (شهرهای وسط ایران را عراق می خواندند) چیزها شنیده بودم و میل داشتم بروم و آن شهر را بینم. از روزی که من وارد ری شدم راه اصفهان را بستم و نگذاشتم هیچ کس به سوی اصفهان برود تا کسی خبر حرکت قشون مرا به سوی اصفهان به آن شهر نرساند. من می خواستم اصفهان را غافلگیر نمایم تا اینکه مجبور به جنگ طولانی نشوم. اگر اصفهان بدون مقاومت از پای در می آمد، می توانستم راه فارس را پیش گیرم و سزای سلطان منصور مظفری را در کنارش بگذارم. وقتی به ده فرسنگی اصفهان رسیدم در یک آبادی که اسم آن با مورچه شروع می شد توقف کردم. طلایه مقدم اطلاع داد که اصفهان برای دفاع حاضر است. من احتیاط کردم. در آن آبادی (مورچه خورت) از اهالی تحقیق کردم و معلوم شد که رودخانه ای از وسط شهر می گذرد. برای یک قشون که می خواهد وارد اصفهان شود راهی خوب است. تا نزدیک (سده) پیش رفتم و دو مرتبه تحقیق را شروع کردم. در آنجا طلایه را مأمور تحقیق کردم که آیا قشونی برای مقابله در خارج اصفهان هست یا نه. به من اطلاع دادند که در خارج اصفهان قشونی نیست. در مورد حصار شهر تحقیق کردم معلوم شد که حصار اصفهان هفت فرسنگ و نیم است و در هر یکصد و پنجاه گز یک برج دارد لذا سیصد برج در حصار اصفهان ساخته اند. محاصره چنین شهری که طول حصار هفت و نیم فرسنگ و سیصد برج دارد، احتیاج به بصیرت فوق العاده دارد.

دادن از هنرهای بسیار ارزنده ایرانی است که تا امروز هم ادامه دارد و رنگ‌هایی را که هنرمندان چینی برای خلق کردن یک اثر لازم داشتند نمی توانستند به راحتی به دست بیاورند لذا از ایرانیان مدد می گرفتند. در ایران در بافت قالی از ۷ رنگ کنار همدیگر نیز استفاده می شد و این کار فقط مخصوص بافندگان ایرانی بود. نمونه این عمل در روی فرش‌هایی که در موزه متروپولیتن آمریکا موجود است و با ۷ رنگ بافته شده نظر خارجیان را جلب کرده است. تا امروز از روی الیاف آن بسیار نمونه‌گیری شده تا بدانند چه نوع رنگی روی آن الیاف به کار رفته که هنوز پس از گذشت ۷۰۰۰ سال پاینده، شفاف، براق، سالم و بسیار خوش حالت است. تیمور هر شهری را که فتح می نمود اعلام می کرد که هنرمندان، دانشمندان، صنعتگران، سادات و علما به مسجد جامع شهر رفته و در امان می باشند و بدین وسیله هنرمندان و صنعتگران اعم از بافندگان، اسلحه سازان و تولیدکنندگان را جدا کرده و همگی آن‌ها را به سمرقند می فرستاد تا بتواند از آن‌ها بهره برداری و بهره کشی کند و سود ببرد و تولید سرمایه کند.

ابن عربشاه در کتاب عجائب المقدور فی نوائب تیمور چنین می نویسد: « تیمور دوستدار دانشمندان بود. فضلاء، سادات و بزرگان را به سزا می نواخت آنان را گرمای می داشت و به خود نزدیک و بر همه عامیان مقدم می داشت. هر یک را به جایگاهی شایسته برآورده، حق حرمت آنان را نیک می شناخت، بساط رحمت و هیبت به یک جای می گسترد و در مباحثه سخن به مقتضای حشمت و از روی انصاف می گفت. به اهل صنعت و پیشه و هنرمندان و صنعتگران و کارگران و هر عالم را یک سال می دید و بدان فریفته می گشت، بر شاعران و بذله گویان خشمگین بود و پزشکان و ستاره شناسان را مقرب می داشت. غالباً در کار بازی شطرنج بود و بدان فکر خود را آزموده و پاکیزه می داشت. وی در سمرقند، سرا و بستانهایی بی شمار و کاخ‌هایی بلند ساخته و بهترین نهال‌ها در آن‌ها نشاند و هر یک از آن‌ها را بدین گونه نامی نهاد. بود. بوستان ارم، زینت دنیا، جنت فردوس، بوستان شمال و جنت علیا. او هر شهری را ویران کرد، بوستان و کاخی بنیاد نهاد و در بعضی از کاخ‌ها مجالس خویش را تصویر می کرد.»

میان ایران و خاور دور (چین) وجود داشت در دوره تیموری بسیار قوی تر شده و فرستادگان و هیئت‌های اعزامی متعددی از طرفین به دربارهای همدیگر رفت و آمد نموده اند و ایرانیان در آن وقت انواع صنایع چینی خصوصاً منسوجات را از چین وارد می کردند. در سال ۸۲۳ و ۸۲۶ هجری یک هیئت اعزامی از ایران به چین مسافرت نموده است که غیاث‌الدین نقاش جزء اعضاء آن بود. او مشاهدات خود را که متضمن معلومات زیادی درباره ابنیه و البسه چین می باشد، گزارش داده است.



تصویر شماره یک - تصویری از تیمور

طراحان، صنعتگران و کارگران ایرانی در رشته رنگرزی پارچه اهمیت به سزایی داشته اند گرچه نقاشی‌های چینی و هنرمندان نقاش آن‌ها خیلی زبردست و ماهر بودند ولی بیشترین ماده رنگی را از ایرانیان خریداری کرده و به کار می بردند.

ایرانیان با مخلوط کردن روناس و قرمزانه همراه پوست گردو و کاربرد مواد رنگی را به نوعی تغییر می دادند و خود از مقدار ترکیب اطلاع داشتند و رموز کار را فقط پدر به پسر انتقال می داد؛ در صورتی که هنرمند پسر نداشت هنر و رمز ترکیب دادن را با خود به گور می برد و مکتوب نمی شد. این عمل برای آیندگان بسیار خطرناک و ناپسندیده بود ترکیب کردن چند نوع گیاه و سائیدن آن‌ها و جوشانیدن و دندان

وقتی من به اصفهان رسیدم فصل بهار بود و آب زاینده رود زیاد؛ پس نمی‌توانستیم از راه رودخانه وارد شویم. این بود که تصرف شهر را با نقب زدن بهتر دانستم. ابتداء حصار کوچک شهر را تصرف کردم ولی حصار بزرگ در پشت حصار کوچک بسیار مقاوم و دیوارها عریض و پایی سنگی داشت. اینک باید زیر حصار بزرگ را نقب بزنم و به وسیله باروت حصار را منفجر می‌کردیم ولی معماران به من اطلاع دادند که نقب‌ها به آب می‌رسند و نمی‌توان از باروت استفاده نمود. این بود که امر کردم درخت‌های پیرامون شهر را بیندازند و برج‌های متحرک بسازند تا به وسیله آن‌ها حصار شهر را خراب کنند چون سربازان نمی‌توانستند نزدیک حصار شوند. مدافعان شهر از بالای حصار روی سرشان سنگ‌های گران می‌باریدند یا روغن داغ بر سرشان می‌ریخت. اصفهانی‌ها به وسیله کبوتران خود از اخبار نقاط پشت حصار در رابط بین سده و اصفهان آگاه شدند و من بسیار خشمگین بودم که کلیه حرکات ما را می‌دانند. من نامه‌هایی را به تیر بستم و به درون شهر پرتاب کردم و در آن نوشتم که هرگاه بر شهر مسلط شوم کسی را زنده نخواهم گذاشت. تهدید من قدری با اغراق مقرون تر بود زیرا در موقع گشودن شهرها از قتل دانشمندان، صنعتگران و شعرا خودداری می‌کردم و تیغ را بر آن‌ها حرام می‌دانستم. به من گفته بودند که در اصفهان، صنعتگرانی هستند که در ساختن شمشیر و زره کم‌نظیر هستند و شمشیرهای اصفهان در سراسر عراق و فارس معروف و بی‌نظیر است.

فکر می‌کردم که به صنعتگران مزبور احتیاج دارم و باید آن‌ها را به ماوراءالنهر ببرم تا در آنجا برای قشون من شمشیر و ذره بسازند و شاگردان سمرقندی و بخارایی را در کارگاه خود تربیت کنند. فصل بهار تمام شد و تابستان فرا رسید بدون اینکه اصفهانی‌ها دچار قحطی شوند. سربازان من از آب اصفهان دچار مرض تب نوبه شدند. در شهر اصفهان رفته رفته کمبود خواربار محسوس گردید ولی هنوز حاضر نبودند شهر را تسلیم کنند و فکر می‌کردند که من از محاصره خسته خواهم شد و مراجعت خواهم کرد. آنقدر در پیرامون اصفهان توقف کردم تا فصل تابستان گذشت و نسیم پاییز

وزیدن گرفت در آن موقع آب رودخانه به قدری کم شد که نه فقط سواران بلکه افراد پیاده هم می‌توانستند بدون اشکال از مجرای رود وارد شهر شوند. من ۹ هزار نفر را از سربازان خود را به علت بیماری از اصفهان دور کردم و پنج هزار نفر هم در جنگ با محصورین کشته شده بودند و برای من یکصد و شش هزار سرباز باقی مانده بود.

در بامداد روز پانزدهم جمادی‌الاولی در سال ۷۸۰ هجری قبل از اینکه آفتاب طلوع کند حمله بزرگ علیه اصفهان شروع شد. وقتی سربازان من وارد شهر شدند در تمام آن شهر یک اسب و یا یک قاطر و الاغ و یک سگ وجود نداشت و سکنه اصفهان تمام جانوران را از فرط گرسنگی خورده بودند. اروگون فرمانده سوار نظام و عده زیادی از سربازانم در معابر شهر به قتل رسیده بودند. در حالی که باران می‌بارید از خواستند که جنگ را تمام کنم. شب فرا رسیده بود ولی اصفهانی‌ها به سختی مقاومت می‌کردند و به ما نشان دادند که دلیر و با جرأت هستند و اگر ترک جنگ کنم آن‌ها شیخون می‌زدند و ما را از پای در می‌آوردند.

در آن روز اصفهانی‌ها، هشت هزار و پانصد سرباز مرا به قتل رساندند. روز بعد از چهار طرف به اصفهان حمله کردیم و سربازان به دستور من عمل نموده و مرد و زن و کودک را بدون ترحم از دم تیغ گذراندند. در دومین روز جنگ اصفهان هفت هزار از سربازان من به قتل رسیده بودند.»



تصویر شماره ۲- حمل طلا و جواهرات اصفهان به دست تیمور

همان‌طور که در تصویر شماره ۲ مشاهده می‌شود جواهرات، طلا و ثروت اصفهانی که به دست تیمور افتاد و به سمرقند ارسال شد. در فتح اصفهان، حدود بیست هزار نفر از سربازان و فرماندهان تیمور کشته شدند و از اصفهانی‌ها حدود ۱۲۰ هزار نفر به قتل

رسیدند.

مارسل بریون از قول تیمور می‌نویسد «در سرزمین گیلان آنقدر ابریشم به دست می‌آید که برای مصرف دنیا کافی است و در سنوات من در هر منطقه از جهان که پارچه ابریشمی دیدم، معلوم شد ابریشم گیلان است. بعد از ابریشم گیلان که به تمام دنیا می‌رود، بزرگترین کالایی که از سرزمین گیلان صادر می‌شود برنج است. من در گیلان برنج عنبرین را خوردم و از بوی خوش آن برنج لذت بردم و امر کردم مقداری از آن برنج را به وسیله کشتی از بندر گوتم به ماوراءالنهر بفرستند که در آنجا نیز کاشته شود.

از عجایب این شهر این که یک مرد یا زن را ندیدم که دارای چشمان سیاه باشد و همگی شهر چشمان آبی داشتند شغل سکنه اسپهبدان پرورش کرم ابریشم است و بافتن پارچه‌های ابریشمی می‌باشد. در تمام شهر یک کشاورز برنج کار وجود ندارد. مردها و زن‌ها پارچه ابریشمین می‌بافند و من به تماشای کارگاه‌های بافندگی آن‌ها رفتم.

وقتی وارد طالش شدم: مردان و زنان طالشی بسیار قد بلند و تنومند بودند. این شهر امیری داشت به نام راعی. وقتی شنید که من به شهر او نزدیک می‌شوم به استقبال آمد و شرط ادب نمود بعد از صرف غذا به داعی گفتم چند تن از مردان نیرومند خود را احضار کن تا با آن‌ها پنجه در پنجه اندازم. داعی اظهار کرد که این کار شایسته نباشد و من اصرار کردم. گفتم منظور من این است که خود را بیازمایم. دو نفر را حاضر کرد که سینه‌های برجسته را بازوی قوی داشته و من با آن‌ها مبارزه کردم و پیروز شدم.»



تصویر شماره ۳- نمایش زورآزمایی مرد تالشی با تیمور